

گفتم " شما از زیارت مشهد برگشته اید میدانید قریب سی منزل دور است "

گفت " معافی میشود اہم من غلط کردم میخواستم بگویم شاه عبد العظیم گفتم مشهد "

گفتم " شاه عبد العظیم از اینجا نیم میل دور است - خدا نکند شما غلط بکنید اشتباه جزئی کردید سهواً آن بود برای هر کسی این طور سهو است میدانید "

سروش را زیر انداخت قدری فکر کرد بعد سرش را بلند کرد و گفت " مگر معنی غلط کردم سهو کردم نیست ؟ "

گفتم " جمله غلط کردم در فارسی معنی سهو کردم نمیدان بلکه در اصطلاح معنی احمق ہستم میدانید و اگر به کسی بخوابند فحش بد بدهند میگویند غلط کردی یعنی احمق ہستی - شما باید فرموده باشین سهو کردن یا اشتباه کردن " گفت " در فارسی ہند معنی

غلط کردن اشتباه کردن میباشد - من از شما خواہش دارم بعد از این اشتباهات فارسی مرا بگوئید من ہم یاد دشت میکنم خیلی مفید است ممنون جناب عالی خواہم بود "

گفتم " بہ چشم با کمال اخلاص ہمیشہ اشتباهات فارسی شما را عرض میکنم - آن جمله اول شما ہم درست نیست باید بفرمائید عدل میشود اہم یا بہ بخشید نہ معافی میشود اہم "

بعد از آن دیگر ہر وقت اشتباه از ہمانم می شنیدم با کمال ادب حائیش میکردم ممنون ہم میشد -

دو ساعت بغروب ماندہ از اینجا رفتیم زیارت شاه عبد العظیم پادہ رفتیم کہ در راه خوب تماشا بکنیم - در صحن و حرم ہم خیلی جمعیت بود - بعد از زیارت و نماز سوارہ مراجعت بہ شہر کردیم - در خانہ لباس عوض کردہ موافق وعدہ رفتیم پارک آقای امین الدولہ -

## ( باب نهم )

آقای امین الدوله جمعی از دوستان خود را هم وعده گرفته بود تا ساعت چهار مشغول صحبت بودیم - چند مرتبه چای و سنجبین آوردند خوردیم از خشکتهای رآمدیم - یکی از مهمانان آن شب که ذکاء السلطنه لقب داشت با مهمان من خیلی گرم گرفته بود و میگفت " من چند سال قبل هندوستان را سیاحت کرده ام حیدرآباد را دیدم که آن هم رفته ام "

بعضی از نوایبهای حیدرآباد را هم اسم میبرد و خیلی تعریف از ایشان میکرد - از جمله صحبتهايش با آقای هندی این بود " یکی از چیزها تیکه من در مسلمانان هند دیدم که در مسلمانهای ممالک دیگر ندیدم اختلاف اقوام است ( Caste ) مسلمانهای هند بعضی از افراد خودشان را خیلی شریف میدانند و برخی را ردیل - در ایران و ممالک دیگر اسلامیة از حیثیت قومیت تمام مسلمانها مساوی هستند - ملتها اگر بعضی کار بزرگان و لقی دارند یا پول خیلی دارند دیگران برای دنیایشان با ایشان احترام میکنند اما آنها را از خودشان بالاتر نمیدانند و ایشان هم خودشان را قوم شریفتر نمی نامند و دیگران را وضع نمی پندارند - مدتها در جهت اعتقاد مسلمانان هند فکر میکردم آخر فهمیدم این اعتقاد را از من هب قدیم هند گرفته اند "

مهمان هندی گفت " صحیح است که اسلام یکی است ولی مسلمانان هر ملک قدوسی از عقاید قدیمه خودشان را هم داخل اسلام کرده اند از این جهت مسلمانان هر ملک عقاید و رسومهای دارند که مسلمانان ملک دیگر ندارند - مثلاً شما ایرانیان برای برکاتری اگر جزئی هر باشد ساعت می بیدید و ما ابدان نمی بیدیم - شما در عروسی باندازه وسع خودتان خرج میکنید و خیلی ساده عروسی میکنید ما مجبوریم اگر پول هم نداشته باشیم قرض کرده رسومهای

در عروسی بجای پیاو زیم که ابدان را سلام لازم نیست - صد با رسومات  
در ما هست که در شما نیست و در شما هم عقاید بسیار است که در ما نیست  
ولی عموماً رسومات ما پرخرج است و عقاید شما نیست - اگر مسلمانهای  
ممالک مختلفه در عام ترقی بکنند و با هم دیگر سر او ده پیداکند  
رسومات همه اصلاح خواهد شد "

بعد صحبت این بیات فارسی در میان آمد آقای امین ابد و نه  
شرحی از تعریفها نیکه مصنفین اروپا از این بیات فارسی میکنند بیان  
کرد - خصوصاً از رباعیات عمر خیام و ترجمههایش در اسنک اروپا -  
ز با عیادت ذیل را با ترجمه انگلیسی آنها خواند حاضرین محفوظ شدند  
( رباعی )

چون همه بسر رسد چه بغد و چه بلخ  
پدما نه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ  
خوش باش که بعد از من و تو ماه بسی  
از سلخ بغره آید از غره بسلخ  
( ایضاً )

یک نان به دور و زگر شود حاصل مرد  
وز کوزه شکسته دمی آب سرد  
میگویم کم از خود می چرا باید بود  
یا خدست چون خود می چرا باید کرد  
( ایضاً )

از حاد نه زمان زایند و مترس  
وز هر چه رسد چو نیست پایند و مترس  
این یک دم نقد را بحشرت کند زمان  
از رفده میکندیش و زایند و مترس  
( ایضاً )

بر خیز و مشورتم جهان گذران  
بنشین و جهان بشاد کامی گذران  
در طبع جهان اگر وفائی بودی  
نه بست بنو خود دنیا میدی از گذران

( ایضاً )

یا رب بدلی اسیر من رحمت کن  
 بوخا طرغم پدایو من رحمت کن

برپای خرابات روء من بخشای  
 بردست پیا نه گیر من رحمت کن

( ایضاً )

افتاده مرا با می و مستی کاری  
 خلقم ز چه میکند ملامت با ری

ای کاش که بر حرام مستی ندانی  
 تا من بجهان ندید می هشیاری

از این قبیل صحبتها می مفیده خیلی د اشتیم - میزبان ما  
 میدانست که رفیق بندی ما از فرنگی ما بے خوشش میاید روی میز  
 بما شام داد - کار د و چنگال و قاشق گذاشته بود ند - شام خوردیم  
 قهوه و قلیان هم آوردند قدری دیگر صحبت کردیم و گفتیم " حالان دیگر  
 باید زحمت را کم کرد "

میزبان گفت " چه زحمتی ؟ کمال راحت است "

همینکه خواستیم بر خبزیم نوکر صاحب خانه آمد اسم شب را که  
 آن شب " حیدر آباد " بود به من گفت - در راه از هر قرا و لخانه که  
 رد میشدیم جلو میگردانند - اسم شب می گفتیم و می رفتیم - به خانه رسیدیم  
 رخت خواب انداختند خوابیدیم - صبح بر ازی نماز برخواستیم - آن  
 روز در اندرون کار د اشتیم د بیرون آمدیم - یک مطاب خوش مزه  
 واقع شده بود - همینکه آمدیم بیرونی دیدیم مردی ایستاده است  
 شاخ حجامت و تیغ در دست دارد - مهمان به نوکر میگوید " من  
 حجام خواستم حجامت بکنم خون نمیشوایم بگذارم این شخص را چرا  
 آوردی ؟ " نوکر میگوید " آقا ! حجام همین است همین  
 شخص حجامت میکند "

من بفراست د ریافتم که مقصود مهمان د لاک بود است برایش

حجام آوردند به آدمم گفتم " پسره ! برو د لاک بیار "

رفع اشتباه شد و مهمان بنده فوراً لفظ حجام را در کتاب بغلی نوشت. دلاک آمد زلف مهمان را با عا شین دلاک زد و ریشش را هم اصلاح کرد. بعد سفارش کرد آب گرم بکنند برای تن شستن گفتیم " آقا! این چند روزه که در خانه تن شسته اید. اگر میل دارید امروز برویم حمام. حال در طهران چندین حمام شیردار داریم راضی شد. به تو کرگفتم اسباب حمام را ببرد حمام خیابان امین حضور ما هم رفتیم آنجا اول زیر شیر آب نیم گرم ایستاده آب روی خود مان ریختیم آمدیم روی لنگها نشستیم آب گیر طاس آب را جلوه ما گذاشت دلاک آمد کیسه کشید و صابون زد. مشت و مال هم کرد و باره رفتیم زیر شیر آب خود مان را شستیم. لنگ و قطیغه آوردند گرفتیم و آمدیم سر بینه نشستیم چاه دار آمد مشت و مال کرد بعد لباس پوشیدیم قهوه چای چای آورد خوردیم قلیان آورد کشیدیم به ادم گفتیم پول حمامی و دلاک و غیره را بدهد خود مان رفتیم خانه وقت چهار برون غذا خوردیم من رفتم اندرون و مهمان هم دراز کشید چهار بغروب یکی از آدمهای بنده آمد دم در اندرون گفت چند نفر مهمان آمدند فوراً لباس پوشیده بیرون آمدیم دیدم جمعی از دوستان که سابقاً به باز دیدن عید بنده آمده اند و وعده کردند معجون دأ با آقای آفتاب احمد ملاقات بکنند تشریف آوردند و در نفر از مهمانهای شب دعوت آقای امین آمد و نه هم بودند مشغول صحبت شدیم. گفتگوی کیفیت سلطنت حیدرآباد کن در میان آمد یکی از مهمانها که حاجی حبیب الله خان نام داشت از آقای آفتاب احمد پرسید " سلطنت دکن جمهوری است یا مشروطه و یا مقلنه و یا مستبده ؟ "

او جواب داد " دکن اقوام مختلفه هستند و لذا سبترین سلطنت برای آن مقدره است لهذا از زمان مرحوم سرساز جنگ اول معجون اعظم هند سلطنت دکن مقلنه شده است و برای هر شعبه از کارهای سلطنتی یک اداره قائم کردند و برای هر چندین اداره یک وزارت

ترتیب دادند و یک نفر رئیس الوزراء هم هست - شخص پادشاه  
رئیس تمام ادارات سلطنت است و حق دارد احکام وزارتخانهها  
را رد یا قبول بکند - فعلاً رحید را با چهار وزیر دراریم -

( ۱ ) وزیر مالیه ( ۲ ) وزیر عدلیه و فواید عامه

( ۳ ) وزیر جنگ ( ۴ ) وزیر تعمیرات و نظمیه -

وزراء احکام را جعه به ادارات خودشان را برای امضاء  
نزد رئیس الوزراء میفرستند و بعد از امضاء او میفرستند خدمت  
علیحضرت همیون نظام الملک آصف جاه "

از این قبیل تذکرات خیلی واقع شده و و نیم بغروب مهمانها  
میخواستند بروند بعضی برای آنها زور خوبی برای شام ما را وعده  
گرفتند ممکن نبود همه را قبول بکنم و خجالت کشیدم همه را رد بکنم لهذا  
به همه گفتم " چون در شرف حرکت هستیم نمیدانم چه وقت میتواندیم  
خدمت شما برسیم - هر شب و روزیکه ممکن است روز قبل از آن عرض  
معرض میکنم اطلاع میدهم "

مهمانها رفتند و ما هم مشغول روزنامه خواندن شدیم و یک  
ساعت بغروب برای گردش رفتیم بیرون و بعد از مغرب برگشتیم -  
در راه صحبت شعری متا حزین ایران در میان آمد و یک  
اطلاع مهمی از مهمان حاصل کردم آن این است که گفتم " شعری  
منتقد بین اشعار مشکل پر مضمون نمیتفندند ولی در متوسطین این  
رسم بود طریقه رودکی و سعدی را که اشعار صاف شیرین گفتن بود  
ترک کرده اشعار مشکل مضمون در میکنند ولی متا حزین همان  
طریقه منتقد بین را تجدید کردند " مهمان گفت " همان شعری  
متوسطین در زمان سلاطین کرگانه بهند رفتند و طریقه شاعری خود  
شان را در آنجا تر و بیج کردند و تا کنون همان طریقه در شعری بند  
چیزی است در فارسی وارد و همان طریقه شعر میگویند "

از جمله اشعار پنه در راه وقت گردش خواندیم اشعار ذیل است

تہ ہاتھ اصفہا نے د رباب بلندی ہمت فرمودہ است ۔

خار بد رو د ن بہترگان خارہ بشکستن بد سے  
 سنگ خائید ن بد ندان کوہ بیدیدن بہ چنگ  
 لعب با دنبال عقرب بوسہ بردندان مار  
 پنچہ با چنگال تعبای غوص در کام ننگ  
 از سر پستان شیر شرزہ در شیدن حلیب  
 وز بن دندان مار کزہ نوشیدن شرنگ  
 تیرہ غولی روز برگردن کشیدن خبز خیز  
 پیر زالی د ربغل شب برگرفتن قنگ تگ  
 طعمہ برگردن بخشم از کام شیر گرسنہ  
 صید بگرفتن بہ جبر از بر تن غضبان پلنگ  
 نشنہ کام و پا بر ہذہ د ر تموز و سنگلاخ  
 رہ بیدن بے عصا فر سنگها با پای لنگ  
 نقشہ بستن شگرف از کالی مو بر آب تند  
 نقبہا کردن پدید از خار و تر بر خارہ سنگ  
 صدرہ آسان تر بود بر من کہ د ر بزم لام  
 بادہ نوشم سرخ و جامہ پوشم رنگ رنگ  
 چوخ گرد از ہستی من گر بر آردن گو بر آرد  
 د در بان و رازد امان فامم گرد ننگ

### ( باب دہم )

بعد از مراجعت از گردش نماز خواندیم رفتیم در اطاق تحریر  
 دیدم چند کاغذ برای من آمد ہمہ را خواندم جواب نوشتم - از آن  
 جملہ یکی از اصفہان از آقا شیخ عبد اللہ ہون این طور نوشتہ بود  
 معروض میدارد  
 مدتی است مدید و عہد می است بسیار  
 بعید کہ از آن دوست سدید تعلیقہ فرسید و باعث انتظا رونگرا نے  
 گردید ہزار حیف - در این عید نوروز و ماہ سعید از آن یار محبوب  
 نامد برید - در ہذا وقت طر لائیت می یا سعید د لم شکستہ و جامہ

صبرم نہ ریڈ۔ تاکے آخر زفراق تو بلرزیم چوبید۔ رومی بنمای ہمال  
 شدگان چون خورشید۔ ہر قوم فرمائین کہ کے عازم اصفہان میسرید۔  
 ایام اجل مزید۔

( عبد اللہ )

من ہم جوابش را این طور نوشتم۔

معروض میں ارد  
 رقیمہ محبت نمود شرافت نمود  
 دید، را فوراً ہی را سرور بخشوں۔ مرحبا بان بہ کلکتہ کہ زمانیا  
 نمود۔ دہ این ایام عید مسعود بندہ مشغول پذیرائی مہمانے محمود  
 دوستی و ود بودم و مجال عریضہ نگاری کمتر روی نمود ولی  
 ارادت بہ آن وجود نہی جو ہمان است کہ بود۔

تو مرا ہمچو ایازی و علم چون محمود۔ انشاء اللہ تعالیٰ  
 بزودی زود سرم بہ آستان آن محبوب مطلوب خواہد سود و بر  
 افتخار و سرورم خواہد افزود۔ زیادہ ظل عالی نمود (عباس)  
 بعد از نوشتن جواب مراسلات خدمت مہمان عزیز رسیدم  
 دیدم ارد مراسلات پنجاہے را مطالعہ میکند تا رسیدم " فرمود اگر  
 مجال دارید یک د و مراسلہ را تصحیح بکنیم "

گفتم " چہ ضرر دارد۔ " یکی از مراسلات را این  
 طور خواند۔

مکرمی سلم علیکم۔ مزاج شریف۔ عنایت نامہ جناب واصل  
 شد لفاہ یکی از دستاویزوں میں رسیدہ کہ متعلق شما چیزی نوشتہ است  
 آن را ہم ملفوف نمودم؛ از چند روز ہسیا مشغول خط و کتابت بودم  
 فرصت نشد بخندمت شما خط بفرستم۔ آن عریضہ کہ برای ملازمت  
 سرکار نوشتہ پیش فقیر فرستادید دستخط نہ است یکی دیگر باد دستخط  
 بفرستید خواہم رساند فقط  
 خاکسار عطاء حسین عفی عنہ

مراسلہ مذکورہ را بندہ این طور تصحیح نمودم۔

فدایت شرم یا عرض میشود۔ امیدوارم  
 مزاج مبارک را ملالی نباشد۔ تعلیقہ جناب عالی زیارت شد۔ پاکت



هنوز یکی آمد و ستان مخلص رسید و چیزی را جمع بجناب عالی در آن بود در جوف فرستادم - چند روز بود مشغول مراسلات بودم فرصت نشد عریضه خدمت جناب عالی بفرستم آن عریضه را که برای ملازمت دولتی نوشته پیش مخلص فرستاده بودید امضاء نداشت یکی دیگر با امضاء بفرستید خواهی رسید -

زیاده عرضی نیست | خلاص کیش عطاء حسین

آقای آفتاب احمد گفت "عکرد استخط برای امضاء نوشتن صحیح نیست؟" گفتم "خیر آنچه را که سلاطین یا حکام بزرگ بدست خودشان بنویسند آن را استخط میگویند و در فارسی بمعنی امضاء نیامده است"

کتاب بغلی را بیرون آورد و الفاظ تصحیح شده را نوشت و کاغذی دیگر خواند که شخصی به فرزندش نوشته بود این طور -  
بر خوردن از فلان - مدتها است کتایت نفر ستاد می و همی از شما خیلی غصه شده ام البته جلدی خط بفرست و این را هم بنویس که فصل امسال جاگیر ما چه طور است - در اخبار نوشته بود امسال آنجا برسات خیلی کم آمد است و نذر نوشته بود در جاگیر ما یک شیر آمد و سه اشخاص را کشت و کله یک نفر را زخمی کرد از این وجه خیلی تشویش دارم - دیروز بخد مت نواب صاحب رفته نذر دم قبول شد از کوا یف بلده بنویس فقط

قبل از تصحیح پرسیدم جاگیر چه چیز است و از بها نانش معلوم شد قبول است برسات را که خودم فهمیدم بازان است اگر چه خیال میکردم شیر هند همان شیر ایران است ولی احتیاطاً پرسیدم از نشانه نیکه دان معلوم شد پور را میگویند و شیر را پور نامند - از کله پرسیدم اشاره به رخسارش کرد - گفتم "از عبارت نواب صاحب معلوم میشود در هند نواب شخص متشخص مالک را میگویند پس نذر نذرین به او چه معنی دارد زیرا نذر عهد شخص است با خود که چیزی به فقیری

یا عالمی و یا مقبره بدید، گفت: "در هند رسم است که اگر کسی پاش  
بزرگ می رود پیشکشی به او می‌دهند آن را نذر می‌گویند."  
پس مرا سه روزه را این طور تصحیح کردند.

نور چشم فلان - مدتها است مکتوب فرستاد بی و من از شما  
خیلی متغیرم البته بزودی مرا سه بفرست و این را هم بنویس که زراعت  
امسال تیول ما چه طور است - در روزنامه نوشته بود امسال آنجا  
با زان خیلی کم آمده است و نیز نوشته بود در تیول ما یک ببر آمده  
دو سه نفر را کشت و صورت یک نفر را زخمی کرد از این جهت خیلی  
تشویش دارم - در روزنامه است آقای نواب رفته پیشکشی دادند قبول  
شد - از حوادث شهر بنویس - زیاد به مطلبی نیست

و تئیکه کلمات تصحیح شده را در کتاب یاد داشت خودش می‌نویست  
"گفت چرا اشخاص را تبدیل به نفر کردید مگر نفر به معنی  
پست نیست؟"

گفتم: "در فارسی نفر به معنی شخص است و فصیح است"

از جمله چیزها نیکه که از تکلم مهمانم فهمیدم این بود که همیشه جمع را  
جای واحد استعمال میکرد مثلاً میخواست بگوید نه کتاب میگفت نه  
کتابها و یا میخواست بگوید چهار درخت میگفت چهار درختها و هكذا -  
من فهمیدم که در فارسی بعد از جمع استعمال میکنند برعکس  
فارسی ایران که هر وقت با عدد معدود می‌آید آن را واحد استعمال  
میکند - ساعت چهار شب شد شام آوردند خورده ایم قهوه و غلیان هم  
آوردند قدری دیگر صحبت کردیم و من خدا حافظی کرده رفتم اندرون

## (باب یازدهم)

فودا صبح زود آمد بیرون دیدم مهمان دیوان حافظ در  
است دارن و خزل ذیل را میخواهند -

این چه شور است که در ورقمر می بینم  
همه آفاق پر از فتنه و شرمی بینم

هر کسی روز بهی می طلبد از ایام  
عملت آن است که هر روز بتو می بینم

اباهان راهمه شربت زگلاب و قند است  
قوت در راهمه از خون جگر می بینم

باسب تازی شده معجز روح نزیریا لان  
طوق زرین همه در گردن خرمی بینم

دختران راهمه جنگ است وجدل با مادر  
پسران راهمه بد خواه پدر می بینم

هچ رحمی نه برادر به برادر دارد  
هچ شفقت نه پدر را به پسر می بینم

پند حافظ بشنو خواه برو نیکی کن  
که من این پند به از دروگر می بینم

من هم رفتم نشستیم و مشغول تصحیح مراسلات کتاب بنجائے  
شدیم - غلیان خوانستم پیشخدمت آورد تو دیدم چشمها پیش پر از  
خنده است هر چه میخواستند خود داری بکنند نمیتوانند فوراً غلیان را  
داد و عوض اینکه بروند پائین اطاق بایستند قند رفت بیرون و بقی  
خندید صدای خنده اش آمد تو - صدایش کردم آمد تو گفتیم  
راست بگو چرا میخندی؟ و الا کتک میخورم

گفت "آقا! امام صاحب را صدا بزنید به پرسید تفصیل را  
عرض میکند"

آقای آفتاب احمد حرف مرا با پیشخدمت شنید امام صاحب  
را صدا زد آمد -

آفتاب احمد - "پسره چه خبر است؟ چرا آمد می خندند"

امام صاحب "آقا با سبزی فروش دعوا مان شد"

آفتابی آفتاب احمد - "دعوا کردن که خنده ندارد"

پیش خدمت گفت "آقا! امام صاحب خیلی میل به فلفل  
دارد صبح از ما پرسید فلفل بندی در بازار هست؟"

گفتیم "فلفل بندی قوی که نیست ولی سبزی هست برای اینکه مردم

میخوردند قرشی میاند ازند سبزی فروشها میاورند

پرسید " میبری چند است "

گفتیم " یک سیر که قیمتی ندارد سه سیرش سه شاہی است  
گویا و حیر حیدر آباد فهمید که بیش از ده سیر ما است و ما هم نفهمیدیم  
که میخواهد بروی بخرد و الا خود ما نبرایش میخریدیم حالانظر  
میگوید سبزی فروش میخواست امام صاحب را بزندان فاطمه  
امام صاحب به سبزی فروش گفته بود بے ایمان حرام زاده  
گفتم " چرا فحش داد "

پیشخدمت گفت " به سبزی فروش گفته بود این یک شاہی  
را بگیر سه سیر و کسری فلفل سبز بد " سبزی فروش هم به حساب سیر  
ایران کشید و داد امام صاحب گمان کرد سبزی فروش کم داد به  
او گفت بے ایمان پستی خیلی کم دادی او هم خیلی بدش آمد یک  
فحش به امام صاحب داد اوقات او تلخ شد به سبزی فروش گفت  
حرام زاده و اگر فاطمه فرسیده بود امام صاحب خیلی کتک میخورد  
به پیش خدمت گفتم " پسر! لطف خرمین بشما آدمها نکفتم؟  
نگذارید به امام صاحب بد بگذرد هر چه میخواهد برایش بپسندید - چرا  
فلفل برایش کم میدیدید؟ "

گفت " آقا! پسر مبارک شما ما تقصیر نداریم هر روز به او میگوییم  
هر چه میخواهی بگو خجالت نکش هر روز برایش باغذای فلفل کوئید " میبردیم  
خودش خجالت کشید بما نگفت فلفل بندی میخواهد تقصیر ما چه چیز است؟  
گفتم " این دفعه بخشش اگر یک دفعه دیگر همچو خریدم  
ندیدم "

بعد از آن از آقای آفتاب احمد پرسیدم " بے ایمان در  
فارسی بند چه معنی دارد؟ "

گفت " بمعنی خاین استعمال میشود و ایماندار شخص امین  
را میگویند "

گفتم " در فارسی ایمان بمعنی دین است و بے ایمان بمعنی

بے دین - بدترین فحش به [ یرئیان بے دین یا بے ایمان گفتن است از همین جهت بود که اوقات سبزی فروش خیلی تلخ شد اگر امام صاحب به او میگفت کم دان می یا خیانت کرد می [ این قدر متغیر نمیشد ]

بعد پرسیدم " حرامزاده در بندن رچه موقعی استعمال میشود " گفت " حرامزاده معنی بسیار بدی ندارند - عموماً اربابها به نوکر به [ این لفظ فحش میدهند - عوام هم بهی یگر به [ این لفظ فحش میدهند ]

گفتم " در ایران نمیشود به کسی حرامزاده گفت از جمله فحشهای خیلی بد ایران [ این لفظ است - اگر شخص غیوری [ این لفظ را بشنود ممکن است گویند ] را بکشد و یا جان خودش را تلف بکند "

بعد به امام صاحب گفتم " فرزند ! هر وقت برای خرید میروم یکی از آه مهرا همراه ببرم اگر اتفاقاً کسی به تو بد بگوید بیا به آدمهای من خبر بده پدرش را در میا ورنه - مهرا را همچو بشود که خدای نخواستہ کتک بزنند "

بعد به علی رضا بیگ پیشخدمت گفتم " برو به سبزی فروش برو خوب حق نمک ده ساله ما را بجا آوردی - میخواستی مهمان مرا کتک بزنی - تفصیر ما است که ده سال است از کان تو سبزی میخریم - گهروم امام صاحب مهمان من نبود غریب که بود - مهمان ایران که بود [ این طور مهمان نوازی میکنند ؟ صریحاً به او بگو اگر از این فضولها کردی پدرت را میسوزانم - بگو اگر چنین اتفاقی افتاد و از آدمهای ما کسی بتو فحش بد بد آورد یا ریشش من اگر باید تنبیهش کرد خودم میکنم - امام صاحب بیچاره زبان نمیدانست حرفی از دهنش نرآمد ] یگر کتک زدنی یعنی چه - اگر بنا باشد بر سبزی فروش و بقال و شقال کتک بزند پس نظمی چه کاره است بنده چه کاره ام ناظر را صدا کن " پیشخدمت ناظر را صدا کرد آمد - گفتم " ناظر ! آفرین با وک الله [ امروز خداست کرد می مستحق خلعت هستی - بچها بگوئید از اندرون یک سردای بیارند ]

یك سرداری از اندرون آوردند گفتم انداختند رودوش  
 ناظر و گفتم " ناظر! امروز روی مرا پیش مهمان سفید کردی خلعتت  
 دادم - اگر خدای نخواست تو آنجا بودی و امام صاحب کتک  
 میخورد زیر چوب لبت میگردم - حالا همه بروید بی کارتین "

همه رفتند و مهمان الفاظ خورا مزایه و بے ایمان را گوشه  
 و دوسه تا کاغذ هم تصحیح کردیم و بعد مهمان گفت " شبها بقتیکه شبها  
 تشریف میبرید اندرون من تا دو ساعت دیگر می نشینم و در کتاب  
 سیاحتنا مة، ایران خودم و آقعات همه هر روز را می نویسم هنوز خیلی  
 چیزها در طهران هست که ندیدم - اگر میل دارید امروز برویم و زنا  
 رتخانها را سیاحت بکنیم "

گفتم " بسیا ر خوب ولی خوب است اول اجمالی از وضع  
 سلطنت ایران برای جناب عالی عرض بکنم تا قبل از دیدن وزارتخانها  
 از حالت آنها مطلع بشوید " گفت " من تاریخ ایران را خوانده ام و  
 در این سفر هم اجمالی از حالت آن بدست آورده ام ولی یقین  
 دارم از دیانات جناب عالی هم فواید کثیه خواهم برد "

در آنجا گفتگویی ما چند نفر از دوستان نیکه روز سیزده  
 بدر سر چشمه علی و شاه عبدالعظیم ملاقات شدند برای دیدن دوست  
 هندی من آمدند و مشغول گفتگویی با او شدند - یکی از ایشان که  
 حاجی شیخ احمد نام داشت گفت " من در سفره که از راه مصر به  
 بمبئی رفتم از آنجا با ما شبن تا لاهور رفتم - بسیاری از علما و بزرگان  
 هندی را دیدم - همه فارسی میداند ولی تلفظ ایشان قدری خشن است  
 مثلاً کاف را مثل ما شدید تلفظ نمیکنند قدری شبیه به گاف ادا می  
 سازند - و مد (accent) را که ما به جزء (Syllable) اول کلمه میدهم  
 در هندی همیشه به جزء آخر میدهند - مثلاً در لفظ - رفتم - ما مد را به رف  
 و ایشان به تم میدهند - و اگر کلمه یک جزء دارد ما مد را به حرف  
 اول میدهم و ایشان به حرف آخر مثلاً در لفظ - وقت - ما مد را به

و او و ایشان به قاء میدهند یگر اینکه ما نون آخر کلمه را ظاهراً میکنیم و بند یا ن اغلب نونهایی آخر را غنه میکنند مثلاً ما میگوئیم جان و ایشان میگویند جا همچنین لفظ خان را خا میگویند - نمیدانم سبب فرق میان فارسی ما و شما چیست "

آقای آفتاب احمد گفت "بندیان هنوز ملتفت فرق میان تلفظ فارسی ایران و بند نشده اند - ولی تا زگی یلک مد رس ایران را حیدرآباد ما فارسی را با ارد و مقابله کرده قواعدی برای تلفظ فارسی جدید ایران پیدا نموده خدمت بزرگی به تلامذه فارسی بده کرده است - من قبل از سفر ایران آن قواعد را حفظ کرده بودم یکی همان تلفظ کاف است که فرمودید -

دوم - مسئله نون آخر کلمه است که بیان کردید -

سوم - د ز زب ان ارد و فتحه نیست - عوض فتحه اعرا بی تلفظ میکنند که نه ضمه است نه فتحه و نه کسره مثلاً اگر تلفظ اردوی لفظ - من - را در حروف انگلیسی بنویسیم (mun) میشوند و تلفظ فارسیش (man) میگردد - تلفظ اردوی - کم - (kum) و تلفظ فارسیش (kam) میشود تلفظ اردوی - رفتن - (raftum) و تلفظ فارسی آن (raftam) است و هكذا تمام حروف فیکه فتحه دارند -

چهارم - واو و یاء که در فارسی ایران معروف خوانده میشوند در فارسی بند مجهول تلفظ میگردند - مثلاً تلفظ ایران دیر - (deer) است و در فارسی بند (der) و تلفظ - زور - (zoor) و در فارسی بند (zor) است - اگر چه شعرا می ایران بعضی از واو و یاء را مجهول میدانند و با آنها واو و یاء معروف را قافیه نمی بندند ولی در تکلم ایران واو و یاء معمولاً معروفند -

پنجم - د ز بند الف را مثل فتحه مدد از تلفظ میکنند نتیجه این میشود که در تلفظ الف د بن خیلی بازمیشود و در تلفظ ایران د بن کم بازمیشود - مثلاً اگر تلفظ ایران لفظ - جان - را در حروف انگلیسی بنویسیم (jon) میشود و در تلفظ بند (jan) میگردد -

ششم - هر کلمه که در فارسی ساکن (لوسط) است در اردو متحرک (لوسط) میشود مثل - وقت - که تلفظ فارسیش (vakt) و تلفظ هندی (wakt) میشود - و بالعکس هر کلمه که در فارسی متحرک (لوسط) است در هندی ساکن (لوسط) میشود مثل لفظ - تلفظ - که تلفظ (talf) و تلفظ هندی (talaf) است و مثل لفظ - وسط - که در ایران (vasat) و در هندی (vasat) است -

هفتم - در تلفظ فارسی واو - مثل حرف (v) انگلیسی از صداهای بالایی و لب زیرین (v) میشود و در هندی مثل حرف (w) انگلیسی از لب (v) میشود -

هشتم - در فارسی (ایران) بانه جزء کلمه نیست معکوس است و در فارسی هندی مفتوح مثل لفظ - بچه - را ایران (beja) و هندی (baja) گویند - بچشم - را در ایران (bechashm) و در هندی (bachashm) گویند - اگر بعد از باء ضمه باشد در ایران آن را مضموم هم خوانند تلفظ - بگو - (bogoo) و تلفظ - بخور - (bocher) است و این در هندی عمومًا خوانده را مفتوح خوانند -

نهم - هر کلمه که آخرش باء مخفی دارد (پل) زبان ما قبل آخرش را معکوس خوانند و در هندی مفتوح مثل - گفته - در ایران (gofte) و در هندی (gofta) خوانده میشود و - رفته - در ایران (rafte) و در هندی (rufta) تلفظ میگردد -

دهم - همان مسئله من است که فرمودین "همه ما فان تا قریب یکسان است و نیم صحبت داشتند و گفتند "دیگر باید در سر را کم کرد" بدو گفتیم "خدمت شما با عیب مسرت است بیچ در سو فیست" بعضی از ایشان ما را برای شام و نهار وعده گرفتند ولی عذر آوردیم که زمان حرکت نزدیک است و کاریم زیاد است ولی باز دیدن خواهم کرد - گفتند آقا (اشاره به آفتاب احمد) را نگاه بدید (دیدن) آری دیدیم زود می تشریف ببرند " گفتیم "اگر خود به سفر می آیدم هر طور بود آقا را



نکاه میداشتند نمیکند استم به این زودی بیرون آمدن - حال هم کسی نمی  
 دانند مقدر چیست شاید صافند نه شدیم آن وقت آقا مجال خواهد  
 دانست که طهران را در دست سیاحت بکنند " همه آنها تشریف بردند  
 نیم ساعت دیگر صحبت کردند و نهار خوردیم من رفتم اندرون - خان  
 هم استراحت کردند -

### (باب دوازدهم)

بعد از ظهر آن روز در اندرون کاریدم نکردم ممکن نبود  
 بیرون بیایم برای مهمان غذا و خوراک پیغام فرستادم و گفتم اگر می  
 دانند با یکی از آدمها سوار شده بعضی از باغات شهر را سیاحت  
 کنند ساعت سه به غروب چای خوردند و سوار شدند بعد از مغرب  
 برگشتند من هم عصری بماندم تا خیزبان اما سید رفتم و برگشتم یک  
 ساعت از شب رفته بهم رسیدیم دیدم در آن دیوان حکیم سزائی را  
 مطالعه میکند اشعار نیک را که در باب تجرید است برای بنده  
 خواند -

بسکه شنید بی صفت روم و چین  
 خیز و بیا ملک سزائی به بین  
 تا همه دل بینی بے حرص و بخل  
 تا همه جان یا بے بے کبر و کین  
 پای نه و چرخ بزیر قدم  
 دست نه و ملک بزیر کین  
 زر نه و گان ملکی زیر دست  
 خر نه و اسب قلکی زیر زمین  
 رسته ز ترکیب زمان و مکان  
 چسته ز ترکیب شهر و سنین  
 برون و چو به سف به چه و رفته باز  
 تا فلک از جاذبه حبل امتین  
 زیر قدم نرد و ز اخلیم شک  
 تا به آنها نضا نه عین اینین

کردن قناعت همه گنج سپهر  
در صف گویا و وحش دین

کردن بر اعدا همه ترکیب عقل  
در تفتی نکته نظمش زمین

با نفسش سحر نما یا بن بند  
در هوشش چهره کشا یا بن چین

روح امین دادن بدستش از آنک  
دادن بمریم زره آستین

حکمت و خورسندی دینش بس است  
تا چکند ملک و مکان و مکین

گاه و لاله گوید هست او چنان  
گاه عد و گوید هست او چنین

اوز همه فارغ و ازاد و خوش  
چون گل و چون سوسن و چون یا سمین

خشم بر اعدا اش نبود است هیچ  
چشم بر ابروش ندید است چنین

بعد فرمودند: "انشاء الله فردا صبح به سیاحت و زراتخانها  
میرویم امشب از وضع سلطنت حالیه ایران صحبت بداریم" گفتم:  
سلطنت قاجاریه در ایران این طور بود که امور هیچ اداره قانون  
مکتوبی نداشت و تکلیف هیچ کارکنان و اوقی معین نبود - بیامت حکومت  
دولت عبارت بود از شاه و صدراعظم و حکام و لایات و صاحب  
منصبان نظام و هرکس رئیس یک اداره یا حاکم جائی میشد عقلش  
قانون ملکی بود - هر کاریکه رضای پادشاه در آن بود و مردم به  
زیر بار میرفتند میکرد و همیشه آن رئیس معزول میشد و رئیس دیگر  
منصوب ترتیبات او هم بهم میخورند - از این جهت کار یک اداره یا  
حکومت دایم در تغییر و تبدیل بود - مکرر دیده شد در یکسال در  
شهری عدل انوشیروانی جاری بوده است و در سال دیگر ظلم  
حجاجی - اگر حاکم عادل بود عدل جاری میشد و الا ظلم شایع

هنگامت - سلاطین ما نصیحت حکیم سیاسی دان سعدی علیه (الرحمة) را  
فراغوش کردند که میفرماید

خبر داری از خسروان عجم  
که کردند بر زبرد ستا سلام

نه آن شوکت و پادشاهی بماند  
نه آن ظلم برز و ستائی بماند

خطا بدین که بردست ظالم برفت  
چنان ماند و او با عظام برفت

خنگ روز منخوشترش دادگر  
که در سایه عرش دارد مقر

بقومیکه نیکی پسندند خدای  
داد بد خسر و عادل و نیک زای

چو خواهد که ویران شود عالمی  
کند ملک در پنجه ظالمی

سگالدا از و نیک مردان حذر  
که خشم خداست بے دادگر

حرامست بر پادشاه خواب خوش  
چو با شد ضعیف از قومی با رکش

میا زار عامی به یک خرد له  
که سلطان شبان است و عامی گله

چو پر خاش بینند و بیداد از او  
شبان نیست گرگ است فریاد از او

بد افحاش رفت و بد اندیشه کرد  
که با زبردستان جفا پیشه کرد

نخواهی که نفرین کنند از دست  
نکو پاش تا بد نگوید کست

بازی مردم از ظلم حکام عاجز شدند و در رعایا را گرفتند  
و خینی اظهار ارادت و خلوص با ایشان نمودند تا بوسیله آن علما ظلم  
سلطنت را قدری کم بکنند - ایشان هم که اقبال مردم را به خودشان  
دیدند آن عاها را بگرداند که در شریعت اسلام برای ایشان مقبولند

از آن جمله خود ندان علم فقه را سبب وصول به حق و کشف و کرامات جلوه دادند و گفتند عالم ولی مردم است و مردم نمیتوانند آب بدون فتوایان این علما بخورند کم کم نفوذ علمای زیاد شد و خانه ایشان چنانی شد برای دفع ظلم و لطمات و ایشان مجبور بودند احکام علما را مبرمی بدارند - اگرچه بسیاری از علما هم مردم را می چاییدند و سر ظلمهایی خودشان کلاه شرعی میگذاشتند ولی چون خرج ایشان کم بود در ظلم افراط نمیکردند -

کم کم بواسطه ظلم اعضاء سلطنت خرج دولت بیش از دخل شد علاجهش را این طور کردند که لشکر را کم کنند - قوت دولت کم شود و مردم توانستند پادشاه را مجبور به تغییر وضع سلطنت و تشکیل سلطنت مشروطه که عدل صرف است نمایند - اعضاء سلطنت ظاهراً قبول مشروطه نمودند ولی باطناً مخالف بودند - جمعی از علماء هم فهمیدند که مشروطه نفوذ سیاسی ایشان را کم خواهد نمود با دولتیان هم دست شدند نمیگذاشتند اصلاحات مشروطه پیشرفت بکند از این جهت است که شش سال است مشروطه دائر شده و هنوز خرابیهای سلاطین سابق قاجاریه را اصلاح نکرده "

آقای آفتاب احمد گفت " اگر رجوع به تواریخ ملل دنیا بکنیم می بینیم که اصلاحات مشروطه تدوین شده است - در ابتدا می آن مردم در حزب میشوند و حزب مخالف همیشه رشتهای حزب موافق را پنبه میکند تا سالها میگذرد مردم عادی به مشروطه میشوند و همه متحد شده اصلاحات میکنند - شش سال چیزی نیست تا ده سال هم اگر ایرانیان نتوانند اصلاحات بکنند دیر نمیشود آخر خواهند کرد "

گفتم " صحیح است - ولی حالی ایران را با حال ملل دیگر که در قدیم مشروطه یافتند قیاس نمیشود کرد - آن ملل دشمن خارجی نداشتند و دشمنی داخلی ایشان کم کم مبدل به دوستی شد اما ایران از اشتباهات سلاطین قاجاریه در سیاست و تعلقات بین

المللی طور می واقع شده که باید خیلی زود اصلاحات بکند و لادن و چار  
اشکالات سخت خواهد شد. حال آنکه سلطنت ما خیلی فضول پیدا کرد،  
است خدا رحم بکند.

آفتاب احمدی "خدا با مسلمانان است نمیگذارد ما ذلیل  
بشویم"

جواب دادیم "خدا نمیخواهد ما ذلیل بشویم ولی ما خودمان  
داریم خودمان را ذلیل میکنیم ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یروا ما  
بافسهم"

مهمان گفت "حالا بفرمائید مشروطه ایران چه وضع است  
مثل مشروطه انگلیس است یا طور دیگر"

گفتم "عین مشروطه انگلیس که نمیتواند در ایران جاری  
بشود زیرا همه رسوم و عادات ما غیر از مال انگلیسها است  
مشروطه ایران را از اروپا گرفتند ولی تغییر دادند موافق مزاج  
ایران ساختند. فعلا مشروطه ما این است که سلطنت عبارت از  
دوقوه است (۱) مقننه (۲) مجریه - مجلس شورای ملی و مجلس  
سنا قوه مقننه است و شاه و وزراء قوه مجریه هستند - هشت وزارتخانه داریم  
(۱) وزارت مالیه (۲) وزارت عدلیه (۳) وزارت داخله  
(۴) وزارت جنگ (۵) وزارت امور خارجه (۶) وزارت معارف  
(۷) وزارت فوائد عامه (۸) وزارت پست و تلگراف -

کابینه وزراء عبارت از رئیس الوزراء و هشت وزیر است  
مهمان پرسید "حکام ولایات را چه وزیری معین میکند؟"  
گفتم "هر حصه از ملک که در آن کمی میروند اگر در ای  
چند شهر است آن را ایالت میگویند و اگر یک شهر در آن را ولایت  
میگویند و حکام ایالات و ولایات را وزیر داخله معین میکند"

باری از این قبیل سؤال و جواب میان من و مهمانم خیلی  
واقع شد تا ساعت چهار شام آوردند خوردیم و بند خدا حافظی  
کردیم رفتیم اندرون -

## ( باب سیزدهم )

صبح دوازدهم روز دوازدهم چای را با نجات خوردم - چهار ساعت بظهر مانده آمدیم بیرون اسبها زمین کرده حاضر بودند با همما هم سوار شده اول رفتیم وزارت داخله - خورد و زبرد اخله - آن روز نیا آمد بود همما هم را به معاون وزارت داخله معرفی نمودم - ادارات متعدده آن وزارت را نشان همما هم دادیم قویب یک ساعت و نیم طول کشید بعد رفتیم وزارت عدلیه - دوبرال ملک وزیر عدلیه موجود بود اما از بس جمعیت سرش بود که مناسب ندیدم برویم او را ملاقات بکنیم همان ادارات وزارت را مفصل دیدیم اما پسند همما هم نبود - میگفت "خیلی از اینها که در محکمه های عدلیه فتنه سازه اند از علم قانون بی خبر بنظر می آید"

گفتم "صحیح است لیکن چون ابتدای کار است بهتر از این امکان ندارد" چون قریب ظهر بود برگشتیم خانه آنها خوردیم دو باره سوار شده رفتیم وزارتخانه های دیگر را هم دیدیم - در وزارت جنگ خود شاهزاده فرما نفر ما وزیر جنگ بود همما هم را با ایشان معرفی نمودم - خیلی خوشحال شد و با ایشان قدری صحبت کرد - بمن گفت "خوب است آقا ( اشاره به همما هم ) را بیاورید خانه تا مفصل صحبت بداریم"

گفتم "ما هر دو همین نزد یکیها آمده سفر داریم - اگر رفتیم یقیناً خدمت حضرت والا شرفیاب میشود -"

سه بغر و با برگشتیم خانه چای خوردیم و من رفتیم بیرون خیال کردم به کتاب یاد دوازدهم رجوع بکنم به بینم از روز ملاقات با همما هم تا آن روز چه قدر الفاظ یاد داشت کردم ما شاء الله - در بی شده است - دردم گفتم "اگر اتفاقاً گذارم به بند بیفتد اردو حبلی زود یاد خواهیم گرفت (ما ندیدم یاد داشت من نقص کرد زیرا من الفاظ فارسی بند (چا آورد) را نوشتم و مقابل هر لفظ

آن لفظی را نوشتیم که در فارسی ایران مستعمل است ولی نمیدانستیم  
 در آرد و جای آن لفظ فارسی ایرانی چه استعمال میکنند از این جهت  
 شب که برگشتم بیرونی مطلب را به مهمان عرض کردم او هم فهمید که یاد  
 داشتش همین نقص را در آرد لهند و رفتیم در اطاق تحریر از جعبه  
 میز کاغذ بیرون آوردیم جدول ترتیب داده بمشورت همدیگر الفاظی  
 را که میخواستیم پیدا کردن نوشتیم - درج ذیل است

الفاظ فارسی هند	معادل در فارسی ایران	الفاظ فارسی ایران	معادل اردو
ما ما	کلفت	ما ما	دانی
دانی	ما ما	دانی	ما مو
نقصه	غضب - تغیر	غصه	غم
ایمان	ایمانت - دین	ایمان	مذہب
سلوک	احسان	سلوک	رفتار
سرکار	دولت	سرکار	صاحب - مالک
مہتر	کناس	مہتر	ستیس
شادی	عروسی	شادی	خوشی
غریب	فقیر	غریب	مسافر
امیر	متمول	امیر	سر دار
انتقال	مردوم شدن	انتقال	ایک جگہ سے دوسری جگہ جانا
برابر	درست	برابر	مقابل
لغافہ	پاکت	لغافہ	جو چیز ایک بستہ پر لپٹا جاتا ہے
کرور	دہ ملہون	کرور	پانچ لاکھ
ہوا	باد	ہوا	وہ ہوا جو نہیں چلتی
برپانی	پلو	برپانی	قیمہ
زر	پول	زر	سونا
خراب	ضایع - بد	خراب	منہدم
حجام	دلاک	حجام	سینگی لگانیا والا
فصل	زراعت	فصل	موسم
خلیظ	کٹیف	خلیظ	گازہا

معادل فارسی ہند	معادل در فارسی ایران	الفاظ فارسی ایران	معادل اردو
افسر	صاحب منصب - ریٹس	افسر	تاج
مرغ	خروس	مرغ	مرغی - پرند
تواضع	مہمان نوازی	تواضع	کسیکے لئے کہرا ہونا
معمار	بنا	معمار	میسٹری
پنجرہ	قفس	پنجرہ	جھوکے والے
عزیز	خویش	عزیز	دروازہ یا کھڑکی
گلاب	گل	گلاب	پیارا
نڈر	پیشکشی	نڈر	عرقی گلاب
ناشتا	نہار غلیان	ناشتا	صنعت
مذاق	شوخی	مذاق	بھوکا
نقصان	ضرر	نقصان	قوت ذائقہ
برف	یخ	برف	عیب
دروازہ	در	دروازہ	پالا
دالان	ایوان	دالان	شہر کا دروازہ
تکلیف	زحمت	تکلیف	پتا ہوا راستہ
شیر	بیر	شیر	فرض
کرسی	صندلی	کرسی	بیر
تماشا	بازی	تماشا	تخت یا چوکی
تعریف	معرفی	تعریف	دیکھنا
کلہ	رخسار	کلہ	توصیف
رقم	مبلغ	رقم	سر
ناخوش	دلنگ	ناخوش	حروف یا اعداد
حقہ	فلیان	حقہ	بیمار
پیالہ	فنجان	پیالہ	دبا
سیاہی	مرکب	سیاہی	گٹوری
روشنائی	مرکب	روشنائی	رنگ سیاہ
اشتہار	اعلان	اشتہار	روشنی
	ساکن		شہرت
	مہجاء		
	امضاء		رسالہ
			دستخط
			بڑے حاکم کی
			لکھی ہوئی چیز



الفاظ فارسی ہند معادل در فارسی ایران الفاظ فارسی ایران معادل آرد و

مضبوط	مضبوط	مضبوط	مضبوط
لاش	لاش	نعش	لاش
روزگار	روزگار	روزی	روزگار

ساعت چہا رکفتم شام بیا ورنہ رفتیم د را طاق غذا شام خوردیم  
و برگشتیم د رارسی نشستیم قدری صحبت داشتیم ساعت پنج خدا  
حافظی کردہ رفتہ اندرون .

### ( باب چہار دہم )

صبح آمدم بیرون و بہ مہمان گفتم " امروز ہفتد ہم حمل است  
باید مال برای شیراز دید ایام بہا راست ہوا نہ گرم است و نہ سرد  
اگر سوارہ برویم بہتر از کجا و است " بعد از مشورت فرار ہمین  
شد کہ من و مہمان سوار اسبہای بندہ بشویہ و برای آبداری و مفرش  
مال چاروانہ ارکرایہ بکنیم - چون ایام بہا ربود و راہ جنوب ہم امن  
میدانستہم ہر روز قافلہ د حرکت است لہذا خودم فرقتم کاروانسرا  
ہمان نوکر را فرستادم رفت و پنج قاطر از جلو ارکرایہ کرد از فرار  
قاطری د وازدہ توہمان بیجانہ داد و یک جفت جوال ہم از چارو  
اند ارگرفت - بعد از مراجعت نوکر من رفتہ اندرون اسبہای سفر  
را ملاحظہ کردم - د یگہر و قبل منقل و ہزار پبشہ و سما و سفری و  
تنگہای برنجی چرم گرفتہ و سایر لوازم ہمہ را د ریک اطاق گذاشتہ  
بودند دیدم و دلم برای سفر کندہ شد - ظہر کہ آمدم بیرون بہ مہمان  
گفتم " امروز عصری میرویم با زار بعضی چیز ہا نیکہ برای راہ شما  
یا من لازم داریم میخریم " بکلی عازم سفر بودیم ولے بے خیال کہ - اگر  
موافق تدبیر من شود تقدیر - سرنہا رو بعد از آن برای چیز ہا نیکہ  
باید از بازار بخوریم مشورت میکردیم - بعد بندہ رفتہ اندرون بہ پرسہ  
از بازار چہ باید خرید و مہمان ہم قدرے د را از کشیدہ د و ساعت از  
ظہر گذشتہ صدای شلیکہای پیاپے تغذک را شنیدم آمدم توہی حیاط  
بیرون مہمان ہم آنجا بود دیدم صدای توپ ہم مزید شد منہل ایفکہ

جنگ سختی در یک گوشه شهر جاری باشد ناگاه صدای ترقیدن یک نارنجک آمد خانه ما را به لرزه در آورد من دست پاچه شدم گفتم چه قیامتی برپا شده آمدنها را صدای کردم بفرستم بیرون خبری بیا و روند ناگاه دیدم یکی از آنها که بیرون بود نفس زنان آمد - گفت " آقا! بفرمائید در خانه را به بندند و تفنگها را بدین ما برویم پشت بام را سنگر کرده بنشینیم شاید به این محله هم حمله بیاورند - " گفتم " مگر چه خبر شده است "

گفت " حزب اعتدالی و مجاهدین آنها در پارک امین السلطان منزل سردار ملی جمع شدند دولت داران با ایشان می جنگد " مهمان من از شنیدن بیان نوکر خدایی ترسید و رو بزم کرد و گفت " آقا! چه باید کرد "

گفتم " نترسید در طهران بلکه هر شهر ایران از این قبیل اتفاق خیلی می افتد بمان کسی کار ندارد - خانه ما هم قلعه ایست لشکر سلم و تور هم نمیتوانند داخل خانه ما بشوند تفنگ و ششلول که چند تا داریم سه هزار فشنگ هم داریم آب و آذوقه هم در خانه داریم " از این بیان طمینان برای مهمان پیدا شد و برگشت طرف اطاق خودش که ششلولش را بردارد بیاورد گفتم " زحمت نکشید نوکرها کشیک میکشند تا خبر تفصیلی برسد "

بعد گفتم دوتا صندوق آوردند گذاشتند تو حیاط مهمان و من نشستیم پرسید اعدا له و انقلا به چیست - گفتم " بعد از آنکه محمد علی شاه مشروطیت مجلس شورای ملی را خراب کرد جمعی از مشروطیان خواهان را قتل و حبس و تبعید کرد - امید آنکه لشکر ملی آنها را وکیلان بریاست سردار را سعد بختیاری و سپه دار ما زاهد را - طهران را فتح کردند محمد علی شاه پناه به سفارت روس برد و ایران تبعید شد - پسرش را شاه کرد و مجلس شورای ملی را تجمید نمودند - جمعی از مشروطیان و بسیاری از مستبدین خود را مشروطه خواه جلوانند حزبه تشکیل داده آن را اعتدالی نامیدند و طرف مقابل خود یعنی مشروطه خواهان غالی را انقلا

نام دادند - چند ماه که نزاع لفظی داشتند اعتدالیه‌ها میگفتند  
 انقلا بیه‌بے دین هستند و ایشان هم میگفتند اعتدالیه‌ها مستبدند -  
 جمعیت اعتدالیه‌ها در مجلس زیاد بودند کم ستارخان سردار ملی  
 و باقرخان سالار ملی و آقا سید عبد الله مجتهد را با خودشان متحد  
 کردند و از حجة الاسلام ملا محمد کاظم خراسانی ساکن نجف اشرف  
 هم یک تلگراف برضد انقلا بیه‌بے مجلس عراق بره کردند - انقلا بیه‌بے  
 از هر راهی عاجز شدند آدم فرستادند آقا سید عبد الله را کشتند  
 اصناف طهران مسجد مروی را مرکز قرار دادند و قتل آقا  
 سید عبد الله را از دولت خواستند - کابینه حال طرفداران انقلا بیه‌بے  
 دست‌گوش بحرف اصناف داد اعتدالیه‌ها هم دست‌گوش آوردند  
 بیولیم و نفوا از بیولیم‌ها می‌انقلا بیه‌بے را در راه کشتند بعد در خانه  
 سقاخان با اسلحه جمع شده جد از دولت بیرون کردن انقلا بیه‌بے  
 از مجلس و بدست آوردن قتل آقا سید عبد الله را خواستند اداره  
 نظمیة حکم به متفرق شدن ایشان داد قبول نکردند و دست‌گوش هم مشغول  
 جنگ با آنها شد - گمان نمیکنم اعتدالیه‌ها پیش ببرند .

باری که در سه ساعت جنگ جاری بود و بعد صدای توپ  
 و تفنگ تمام شد یکی از آدم‌ها را فرستادیم رفت تحقیق کرد و خبر  
 آورد اعتدالیه‌ها مغلوب شدند و دست‌گوش را پار پار خراب کردند و  
 جمعیت آنجا را متفرق ساخت و بسیاری را هم گرفتند - از طرفین  
 جمعی کشته شدند پای سردار ملی هم گزوله برون شد - مهمان گفت  
 حالا سفر رفتن ما چه میشود ؟

خندیدم و گفتم " مگر تو بیا بان گیر کردی ؟ اینجا منزل خود  
 تان است چند روز بگره‌ها استراحت بفرمائید - هر وقت سفر امکان  
 پیدا کند میرسیم - اگر چه جنگ امروز فرقی در حالت طهران نمیدارد  
 ولی احتمال بیرون راه‌ها از من بشود - در هر صورت تا یک ماه دیگر  
 مصلحت نیست از طهران بیرون برویم " بعد این اشعار حکیم انوری

{کر معقول حال جهانیان نه قضا است  
 چرا مجاری احوال برخلاف رضا است  
 بلی قضا است بهر نیک و بد عنان کش خلق  
 بدان دلایل که اند بیدرهای جمله خطا است  
 کسی ز چون و چرا دم نمیگردد ز  
 که نقشند حوادث و رای چون و چرا است  
 هزار نقش بر آرد زمانه و نبود  
 یکی چنانکه در آئینه تصور ما است

بعد دردم گفتم لعنت بر زایچه منجم یا شی که میخواهد است  
 ما را به کشن بد بد - حکایت نجوم انوری یا دم آمد که خبر داده  
 بود در شب معینی با دهای سخت خواهد وزید و خیلی خواهد  
 خواهد کرد از قضا در آن شب هیچ با دنیا مد و حتی چراغ بالایی  
 (ملا ره مسجد هم خاموش نشد - نسا عری اورا این طور هجر کرد - -

گفت انوری که از اثر با دهای سخت  
 ویران شود سراج و کاخ سکاند رمی

در روز حکم او نوز بد است پنج باد  
 یا مرسل الریاح تودانے و انوری

در این جلد بهمین اندازه اکتفا میکنم - ~~بیشتر~~ جلد  
 سوم حالات توقف و نگاه دیگر طهران و مسافرت به اصفهان و شیراز  
 را خواهم نوشت اگر علمای هند حد منم را به پسندند - از نوبه یک  
 اشارت ارماسرد ویدن

سید محمد علی پرو فیسرفا رسی  
 نظام کالج

